

سقوط تکراری از داربست‌هایی که بارزندگی را نمی‌کشند

زندگی لرزان کارگران ساختمانی



سقوط تکراری از داربست‌هایی که بارزندگی را نمی‌کشند



می‌گوید: «گاهی برای ما مرگ بهتر است». برای او که نه کارفرما هزینه‌هایش را قبول کرده و نه تحت پوشش بیمه خاصی بوده، خانه‌نشین‌بودن یعنی «فقر مطلق». افتادن درآورد است، وقتی «جمعه» توی چاه فقر افتاده، مانده بوده همه چیزش را بفروشد و پایش را نگه دارد و جراحی کند یا آن را به خاک بسپارد. پولش را نداشته، نه پول بیج و پلاک داشته بسترگی که سال‌هاست به کم‌رش زده است. از همان موقع بوده که «صالح» ساختمان‌های نیمه‌ساخته شهر را شناخته و با انگشتان قطع‌شده‌اش، شده معلول، بدون بیمه، بدون خدمات.

ماجرای «اصغر»

«اصغر» قرار بود جاکیر که شد، کار و بُنه درست و حسابی که پیدا کرد، رنگ بزند خانه همسایه‌شان تا به مادر بکوبند دیگر نیازی نیست محمدحسین سر چهارراه‌ها، تابستان‌ها گردو و زمستان‌ها بلال بفروشد.

آن پسرک لاغر و کوبه‌پوشیده، با پیراهن گشاد و سفید و بلندی که مادرش به هزار امید تنش کرده بود، به شهر آمد تا کار و کاسبی راه بیندازد، بی‌خبر از آنکه کارگران فصلی تنها نان بخور و نمیر خودشان را درمی‌آورند و بس. او حالا در حاشیه‌ترین جای زندگی به بیل و کلنگش تکیه زده است. معلولیت او وقتی بوده که زنجیر جرتقیل پاره شده و افتاده روی کم‌رش. از آن موقع بوده که لنگ می‌زند و شده معلول. همان روز هم بیمه نداشته و نتوانسته آن‌طور که باید و شاید پای ناسورش را بهبود ببخشد. پا لنگ شده و حالا با یک پای کوتاه‌شده کار می‌کند، همان‌جا بوده که تمام معلولان را گرفته.

دربا قدرتی‌پور: عمله‌ها گفتند: «یکی افتاد». سرکارگر زد توی سرش. موهای سیاه و براق «محمود» به خاک آمیخته شده بود و رد خون، اربب روی پیشانی‌اش خط انداخته بود. آمولاس آمد، محمود را برد. کار تعطیل نشد، اما همه محو سکوت معناداری شدند که با جیغ نامنظم بالابرها هر بار می‌شکست. این اولین بار نبود که یک کارگر مثل توت می افتاد و بخش زمین می‌شد. سرنوشت خیلی‌هایشان با مرگ بود یا معلولیت.

ماجرای «جمعه»

«جمعه» دستکش‌هایش را درمی‌آورد و با تکه‌ای چوب، روی تـل خاک‌ها، هندسی نامنظمی را به تصویر می‌کشد. با تأسفی که در دایره چشمانش مدام می‌جوشد با لهجه‌ای غلیظ می‌گوید: «سرنوشت دست و پای من را هم گرفت». یادش می‌افتد به محمود: «وقتی یکی از ماها، از بالابری که استانبولی‌ها را بالا می‌کشد، روی فقراتش پایین می‌آید، انکار همه‌مان خرد می‌شویم. محمود باران را دوست نداشت. نم که می‌زد، می‌رفت زیر طاق نیمه‌ساخته، بعد خودش را سرگرم می‌کرد تا بند بیاید. یک آجر می‌گذاشت زیر سرش و می‌خوابید. کارفرما که نبود، عروسی‌مان بود. سوادش زیاد نبود اما چهار تا بچه داشت. می‌گفت می‌خواهم همه‌شان باسواد شوند. نشد که دکتر مهندسی‌شان را ببیند. آرزویش را به گور برد، عمرش قد نداد.»

♦♦♦

در میدان بزرگ شهر با افغانستانی‌ها طرفیم. برخلاف بقیه جاها که مشکلات بی‌کاری را گردن دولت می‌اندازند، الان غریبان این منطقه خودزنی می‌کنند و می‌گویند تقصیر خودمان بود که همه چیز را ول کردیم آدمیم اینجا. روزگار سپری‌شده هر کدامشان، قصه درازی دارد؛ از جنگ که فرار کرده‌اند، گوله‌بارشان را بسته‌اند و آمده‌اند؛ ساخته‌اند، سوخته‌اند و زمین‌گیر شده‌اند و حالا خاک محنت‌زده وطن، دیگر برایشان غریبه است. حاضر به عقب‌نشینی و بازگشت به آن وطن هم نیستند. خیلی‌هایشان در این وطن جدید شغل‌های سختی دارند؛ انتخاب هم نکرده‌اند، مجبورند. آنها به آسمان نزدیک‌ترند تا به زمین. خیلی از برج‌های سربرآورده از خاک، حاصل دست‌رنج این مهاجران غریب است. کارشان به جایی رسیده که اگر مثل توت بیفتند و پخش‌ویلا هم بشوند، باید خودشان، خودشان را جمع کنند. کارفرماها در این مواقع خودی نشان نمی‌دهند. حادثه‌که رُخ نشان دهد، نه بیمه دارند و نه خدمات. اگر اتفاقی بیفتد، خودشان باید دست و آستین بالا بزنند.

«جمعه» تا وقتی که پایش را از دست نداده بوده، شغلش کارگری بوده. هر کاری که گیرش می‌آمده، انجام می‌داده؛ بنایی، کج‌کاری، جاکه‌نی و… این مرد ۳۸ساله حالا دیگر بعد از چند سال، جزء ایرانی‌ها محسوب می‌شود. زن ایرانی گرفته و بچه‌دار شده، روزهای سالم‌بودنش، او و ۱۲،۱۰ نفر دیگر، از هفت صبح تا شش بعدازظهر بساطشان را توی میدان پهن می‌کردند و روزی ۸۰ تا ۱۰۰ هزار تومان عایدی داشته، اما حالا کمتر کارفرمایی زیر بار می‌رود که او را با یک یا ببرد سر کار، حتی اگر بتواند بیش از دیگران کارایی داشته باشد. برای او و امثال او قانون هم نتوانسته کاری کند. مثل او زیادند؛ طردشدگانی که بعد از مدتی خانه‌نشین می‌شوند و بچه‌هایشان هم می‌شوند کودکان کار. آنها نه‌تنها در رسانه‌ها، حتی بین انجمن‌های مردم‌نهاد هم غریبه‌اند.

برخی از آنها جز ۵هزارو ۹۹۷ نفری هستند که در ۱۰ سال گذشته در آمار پزشکی قانونی صدمه‌دیدگان ناشی از حوادث کار شناخته می‌شوند. به‌طور میانگین، سالانه حدود هزارو ۶۰۰ نفر با تعریف پزشکی قانونی، در حوادث هنگام کار جان می‌بازند. آمارهای رسمی پزشکی قانونی کشور از جان‌باختگان حوادث

واقعیت نسلی که باورش نمی‌کنیم

ادامه از صفحه اول

نسلی که آموزش و رشدش را در فضای برساخته قوانین و ارزش‌های رایج از سر گذارنده، اما متفاوت با آنچه قرار بود از آب درآمده؛ موضوع چالش‌برانگیز میان نوجوانان با قشر سنتی، تعاریف متفاوت از هنجارهای جامعه است. شواهد می‌گویند نسلی تازه با به دنیای ما گذاشته که قواعد و سنت‌های بزرگسالان را برنمی‌تابد. نسلی تازه‌نفس که متناسب با تغییرات جهان و ارتباطات و تکنولوژی در دسترس، هنجارها و ایده‌های خودش را دارد و بسیاری از آنها، خوب یا بد، با آرمان‌ها و باور گذشتگان نمی‌خواند. این تفاوت و فاصله‌ای است که شاید نسل جدید دغدغه‌های هم نسبت به آن ندارد. شاهد این ادعا ماجرای گردهمایی نوجوانان و جوانان دهه‌نودی در شیراز است که فارغ

از باورهای جامعه، در یک برنامه ورزشی شرکت کرده‌اند و انتظار چنین حجم عظیمی از توجه و واکنش‌ها را به نوع پوششش و رفتارشان نداشته‌اند. اولین بار هم نیست که به خاطر تفاوت نگاه با نسل جدید دچار چالش شده‌ایم. سال ۹۰ هم ماجرای آب‌بازی دختران و پسران جوان در پارک آب و آتش تهران چنین بحثی را باز کرد و بسیاری از لزوم توجه به تغییر نسل‌ها سخن گفتند. در همین سال‌های اخیر هم ما در مدارس با بچه‌هایی مواجه بودیم که دور از همه دنیا و تصورات ما، موسیقی لس‌آنجلسی مدنظرشان را همخوانی می‌کردند. اتفاقی که همیشه زیر پوست جامعه رخ داده و گاهی خودش را نشان می‌دهد تا ما شگفت‌زده شویم. موضوعاتی که هر بار برای مدتی داغ و نقل محافل است و خط‌نوشان‌کشیدن نهاده‌ها و مسئولان را به

ماجرای «مرتضی»

«مرتضی» هم که هنوز رنگ جوانی را ندیده، مجبور است توی ساختمان نیمه‌کاره مشغول شود. ۲۷ سال بیشتر ندارد، اما چهره‌اش آن قدر درهم و مجاله است که یک جوان ۳۷ساله را می‌ماند و گودی‌های صورتش را و یک مرد جالفاده نشان می‌دهد.

متولد یکی از روستاهای اطراف اصفهان است و از ۱۷سالگی درس را رها و در ساختمان‌های نیمه‌ساخته شروع به کار کرده است. از همان موقع که برادرش از داربست‌ها افتاد و قطع نخاع شد و معلول، مرتضی دست به کار شده است. برادرش سرکارگر بوده و او بعد از سه سال توانسته جایگزین برادری شود که حالا فقط خیره به سقف است. «مرتضی»، خاک و خلی، سوخته از سرما، آب‌رفته و کمی کوتاه به نظر می‌رسد. سرمای سوزان، پوست دست‌ها و چهره‌اش را کبود کرده، پوسته‌پوسته و چقر شده. زیر آن چهره تکیده و پیکر آب‌رفته‌اش، اگر تخلیث اجازه بدهد، جوانی را می‌بینی که مرد شده، ریزه، سسیزه، با چشمان درشت قهوه‌ای که حتی زیر بار کوفتگی کارگری توی ساختمان‌های نیمه‌کاره، باز هم می‌درخشد.

♦♦♦

یک هفته کار هست، یک هفته بی‌کاری. یک فصل کار هست، یک فصل نداری. کارگر فصلی، وضعیتش همین است، ایستادن سر چهارراه و چشم‌دوختن به انتظار. خودش از کارش راضی نیست: «کار ما فصلیه، سه ماه کامل خواب داره. موقع بازار گرمی هم که روزی ۵۰ تا ۸۰ تومان می‌گیریم، به هر صاحبکاری که می‌گوییم روزی ۲۰۰ هزار تومان دستمزد بده. دادش درمباد، نمی‌دونه که شغل ما دائمی نیست، کلی خطر داره، در ماه شده ۱۵ روز بی‌کار باشیم، حالا که کرونا و گرونی‌ام اضافه شده، نه بیمه داریم، نه پول. مردم به ما یک جور دیگر نگاه می‌کنند، انکار معلول که بشوی دیگر نباید زندگی کنی. ما معلولیم اما ناتوان نیستیم.»

فردای روشنی برای کارگران فصلی و ساختمانی نیست. آنها در زمستان قوانین نیم‌بندی که هیچ آیین‌نامه اجرایی برای آنها ندارد یخ می‌زند. قشر ضعیف جامعه‌که در دعوای بین‌اتحادیه کارگری و پارلمان، در تعیین دستمزد، تنها نظاره‌گر هستند؛ چراکه زمان توافق برای استخدام، هر آنچه کارفرما بگوید همان است. کارگر ساختمانی با کوچک‌ترین اعتراض برای حقوق با کارگری دیگر جایگزین می‌شود. قوانین هم بسته به شعور، معرفت و انصاف کارفرما تعبیر و اجرا می‌شود و در سکوت سنگین بین کارفرما و کارگر قراردادهای سفید است که نوشته می‌شود.

حالا «جمعه»، «صالح»، «مرتضی»، «اصغر» و خیلی‌های دیگر، در قوانین حمایت از کارگران ساختمانی نامشان خط خورده است. آنها قربانیان اصلی کرونا، گرسنگی و فرهنگی هستند که به معلول کمک جرای رشد می‌دهد و این روزها با آن دست‌وپنجه نرم می‌کنند. کارگرانی که جزء بیشترین قربانیان حوادث شغلی نه‌تنها در ایران، بلکه در تمام جهان هستند با این تفاوت که در باقی کشورها، ۲۵ درصد از هزینه ساخت‌وساز برای تأمین ایمنی کارگران هزینه می‌شود و ۱۷ درصد حوادث شغلی برای کارگران ساختمانی اتفاق می‌افتد. اما در ایران، تنها پنچ درصد هزینه ساخت پای الزامات حفظ امنیت نیروی کار می‌رود. پنج درصدی که کفاف یک میلیون و ۶۰۰ هزار کارگری را که در بخش ساختمان هستند، نمی‌دهد. در خوشبینانه‌ترین حالت اکنون تنها ۸۰۰ هزار نفر کارگر بیمه‌بازنشستگی دارند که عمر بیمه‌هایشان از پنج سال فراتر نمی‌رود.

هم‌اکنون اکثر کارگران ساختمانی تحت پوشش هیچ قانونی نیستند. صاحبکار حقوق را یک ماه تکه دارد یا شش ماه، حقوق ندهد، دست کارگر به جایی بند نیست و به هیچ جایی نمی‌توانند شکایت کنند. حالا اگر معلول هم بشوند، قوز بالا قوز خواهد شد؛ وقتی نه فرضیه‌های تئوریک اقتصادی به دردشان می‌خورد و نه شعارهای انسانی مرهم بر زخم‌هایشان می‌گذارد. تنها چیزی که بعد از معلولیتشان به آنها می‌رسد، «تعطیلی کار» است و فقر که کمر زندگی‌شان را می‌شکند.

دنیال دارد و با گذشت زمان به فراموشی سپرده می‌شود. اما این فراموشی چیزی را تغییر نمی‌دهد. نگاهی به پارک‌ها و مراکز خرید و متروها و همین ویدئوهایی که هر روز منتشر می‌شود، نشان می‌دهد بخش درخور توجهی از جامعه و به‌خصوص جوان‌ترها و نوجوان‌ها به روش متفاوت خود زندگی می‌کنند؛ بدون اینکه دنیال مقابله با حجاب و هنجارهای قشر سنتی جامعه باشند؛ موضوعی که این بار در کردهایی نوجوانان در شیراز نمود پیدا کرده است. در چنین شرایطی اتخاذ سیاست‌های سخت‌گیرانه در حوزه سبک زندگی و از سوی دیگر فشار بر نوجوانان برای پذیرش هنجارهای رسمی و مطلوب، حاصلی جز افزایش شکاف و جدایی میان نسل‌ها نخواهد داشت، بلکه تدبیر دیگری باید اندیشید.

برگ سبز خودرو تاکسی سایپا ARIOAT رنگ زرد خورشیدی روغنی مدل ۱۳۹۷ به شماره پلاک ایران ۲۲_ ۶۵۴_ ۸۱ و شماره موتور TNN4G16AH0015604 و شماره شاسی NAS321200J4911410 به نام ابراج ابراهیمی مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می باشد.	برگ سبز خودرو تویوتا لکسوس رنگ سفید متالیک مدل ۲۰۱۱ به شماره پلاک ایران ۶۶_ ۸۶۷_ ۴۹۹ و شماره موتور 3GR0283471 و شماره شاسی JTHBG2623B5001222 به نام محمد سیاسی مقدم مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می باشد.	برگ سبز خودرو تیبیا ۲ رنگ سفید مدل ۱۴۰۱ به شماره پلاک ایران ۶۸_ ۲۷۸_ ۲۲ و شماره موتور M15/9565956 و شماره شاسی NAS821100N1055714 به نام مهدی عاشری مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می باشد.	مدرک فارغ التحصیلی اینجناب مهدی پاکزاد اسکویی فرزند محمدعلی به شماره شناسنامه ۵۹۲ صادره از تهران در مقطع کاردانی رشته صنایع اتومبیل صادره از واحد دانشگاهی یادگار امام خمینی (ره) با شماره ۱۱۳۹۱۸۱۹۳مفقودگردیده و فاقد اعتبار می باشد از یابنده تقاضا می شود اصل مدرک را به صندوق پستی ۱۸۱۵۵/۱۴۴-دانشگاه آزاد اسلامی واحد یادگار امام خمینی (ره) ارسال نماید.
گواهی می شود فاکتور بلوک سیلندر به شماره فاکتور ۱۲۴۸۳۰۰۸۰۸۴ و شماره موتور ۹۵۱۷۱۴۴۲۳ و شماره شاسی ۸۳۲۰۳۳۶۲ مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می باشد.	جواز اینجناب سید حمید رضا جعفری قمصری فرزند علی به مشخصات خفیف ورزشی تک لول کالیبر ۲۲ به سریال ۲۷۳۳۷۷۰۷ و بدنه ۷۷۰۷۹ فوق به تاریخ صدور ۰۶/ ۰۶/ ۱۴۰۰ مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می باشد.	کارت ماشین ، سند کمپانی ، بیمه نامه و کارت سوخت خودرو پژو 206SD-TU5 مدل ۱۳۹۵ به شماره پلاک ایران ۸۸_ ۶۶۸ ص ۷۱ و شماره موتور 166B0007433 و شماره شاسی NAAP41FE3GJ783162 به نام میترا رنجبر مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می باشد.	کارت ملی اینجناب محسن حسین مردی فرزند جواد به شماره شناسنامه ۱۱۱۵۷ صادره از تهران به تاریخ تولد ۲۴/ ۰۶/ ۱۳۵۶ به شماره ملی ۰۰۶۱۷۱۹۶۷۶ مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می باشد.
آگهی دعوت از بستنانکاران شرکت سامان پالایش ایرانیان (مسئولیت محدود) به شماره ثبت ۴۷۸۵۰۶ و شناسه ملی ۱۴۰۰۵۲۰۵۳۹۰ (نوبت سوم) در اجرای ماده ۲۱۵ اصلاحیه قانون تجارت از کلیه بستنانکاران شرکت سامان پالایش ایرانیان در حال تصفیه که آگهی انحلال آن در صفحه ۳۲ روزنامه رسمی کشور به شماره ۲۲۲۷۸ مورخ ۱۴۰۰/۰۶/۲۱ درج گردیده است دعوت به عمل می آید تا ظرف مدت حداکثر یکسال از تاریخ انتشار آگهی نوبت اول با ارائه مدارک مثبته ادعای خود به مدیر تصفیه آقای سعید محمدی یزدی به شماره همراه ۰۹۱۲۶۲۱۸۴۴ مستقر در آدرس بلوار کشاورز، نشن خیابان ۱۶ آذر، ساختمان کمال الدین بهژاد، پلاک ۷۸ طبقه همکف با کدپستی ۱۴۱۷۹۹۴۵۱۳ مراجعه نمایند. بدیهی است شرکت و مدیر تصفیه در مورد هرگونه ادعای احتمالی که خارج از مدت فوق به شرکت منعکس گردد مسئولیتی نخواهد داشت. سعید محمدی یزدی مدیر تصفیه شرکت سامان پالایش ایرانیان (مسئولیت محدود) در حال تصفیه	برگ سبز خودرو پژو 206SD-TU5 رنگ سفید روغنی مدل ۱۳۹۸ به شماره پلاک ایران ۶۶_ ۸۷۷_ ۶۲ و شماره موتور 167B0067229 و شماره شاسی NAAP41FE3KJ369307 به نام محسن امینی مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می باشد.	برگ سبز خودرو پیکان وانت رنگ سفید روغنی مدل ۱۳۸۴ به شماره پلاک ایران ۵۵_ ۷۴۴_ ۱۵ و شماره موتور ۰۵۸۵۷۴_۱۱۲۸۴۰ و شماره شاسی ۱۲۱۳۳۳۷۸۳ به نام غلامرضا حاجی زاده قمی مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می باشد.	برگ سبز خودرو ساینار رنگ سفید مدل ۱۴۰۱ به شماره پلاک ۶۸ م ۵۸۸ ایران ۴۰ و شماره موتور M15/9491060 و شماره شاسی NAS831100N5780344 به نام مژگان آقاخانی مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می باشد.